

سر مقاله

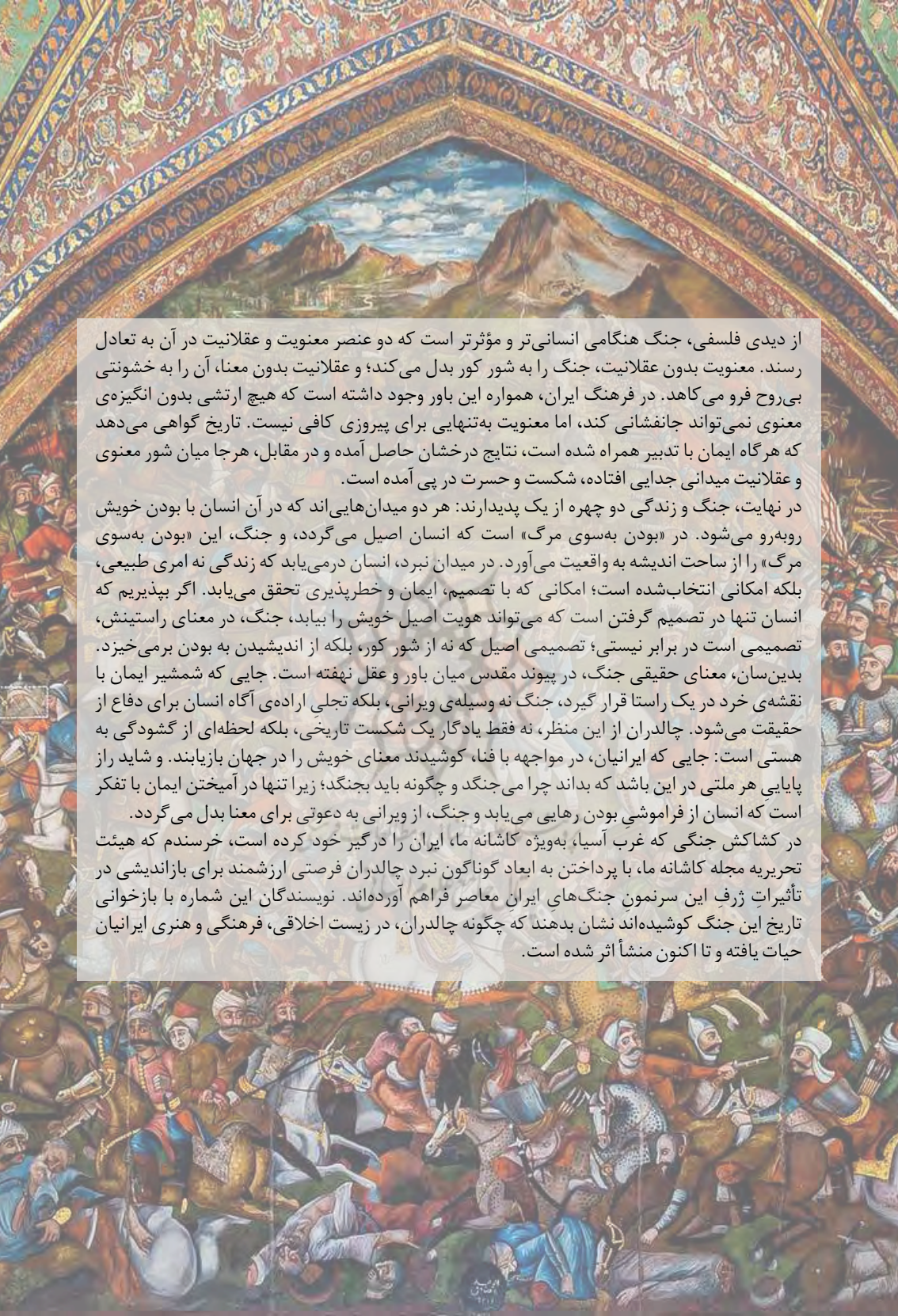
• محمود شیخ

جنگ در نگاه نخست، رخدادی است از جنس ویرانی، خشونت و مرگ؛ پدیده‌ای که انسان را به مرزهای حیوانیت می‌کشاند و ارزش‌های اخلاقی را به چالش می‌کشد. اما این تنها سطح پدیداری آن است، سطحی که اگر در آن متوقف شویم، از درک حقیقت ژرف‌تر آن بازمی‌مانیم. در ژرف‌ترین معنا، جنگ یکی از شیوه‌های گشودگی انسان به هستی است؛ عرصه‌ای که در آن پرده‌ی روزمرگی و عادت کنار می‌رود، و انسان ناگهان با «هیچ» روبه‌رو می‌شود: با فنا، با مرگ، با امکان نابودی خویش. در این مواجهه‌ی عربان با نیستی، انسان به اصیل‌ترین شکل بودن دست می‌یابد، زیرا تنها آنگاه که خطر نابودی در برابرش می‌ایستد، درمی‌یابد که بودنش چه معنایی دارد.

جنگ برای انسان تنها هنگامی قابل تحمل می‌شود که معنا پیدا کند. انسان در میدان نبرد، اگر معنایی متعالی برای مرگ و رنج خویش نیابد، به پوچی فرو می‌گلتد. از همین رو، در طول تاریخ، جنگ برای بشر صرفاً ابزار بقا یا گسترش قدرت نبوده است، بلکه با مفاهیم مقدس و ایمانی درآمیخته است. جنگ زمانی به تجربه‌ای زیست‌پذیر تبدیل می‌شود که جنگاور آن را در پیوند با باوری والا ببیند؛ باوری که خون و مرگ را به ضرورتی اخلاقی یا الهی بدل می‌کند. چنین جنگی، نه تنها تلاش برای بقا، بلکه نوعی عبادت و شهادت است. در این معنا، هر جنگی که در خدمت حقیقت یا ارزش‌های قدسی باشد، از سطح سیاسی فراتر می‌رود و به عرصه‌ی معنا وارد می‌شود.

در تاریخ ایران، این معنا در بسیاری از مقاطع تبلور یافته است. از اسطوره‌های زرتشتی و نبرد دیرین خیر و شر تا حماسه‌های اسلامی، رزم و ایمان درهم تنیده‌اند. در این میان، جنگ چالدران (۹۲۰ ه.ق / ۱۵۱۴ م) یکی از شاخص‌ترین لحظات تلاقی ایمان و هستی است. شاه اسماعیل صفوی و پیروانش، نبرد با عثمانیان را نه صرفاً رقابت بر سر قدرت، بلکه مصافی قدسی میان حق و باطل می‌دیدند. به روایت تاریخ، هنگامی که برخی از سرداران او پیشنهاد عقب‌نشینی از برابر توپخانه‌ی عثمانیان را دادند، شاه پاسخ داد: «ما بنده‌ی خداییم و از آتش دشمن نهراسیم». این سخن، تنها شعاری رزمی نبود، بلکه بیان نوعی بودن در برابر نیستی بود؛ ایستادگی در پرتو ایمان. در آن لحظه، مرگ برای قزلباشان پایان نبود، بلکه گشودگی به حقیقت بود؛ گشودگی به امکان زیستن برای ایمان.

اما چالدران، همچنان که لحظه‌ی ایمان بود، لحظه‌ی هشدار نیز بود. این نبرد نشان داد که معنای بودن تنها در ایمان خلاصه نمی‌شود، بلکه نیازمند اندیشیدن به امکان‌هاست. ایمان، اگر از تفکر جدا شود، به شور بی‌تأمل بدل می‌گردد؛ همان گونه که عقل بی‌ایمان، به محاسبه‌ی بی‌معنا و سرد فرو می‌گلتد. در چالدران، غلبه‌ی ایمان بر تدبیر، سبب شد تا شور قدسی، جای خرد نظامی را بگیرد. در نتیجه، آنچه می‌توانست تحقق ایمان در جهان باشد، به شکست بدل شد. این فراموشی تفکر، قرن‌ها بعد در جنگ‌های ایران و روس نیز تکرار شد، آنگاه که بسیاری از روحانیان و رزمندگان، نبرد را جهاد دینی می‌دانستند اما از تدبیر علمی و تجهیز به دانش نظامی غافل ماندند. هشدارهای بزرگانی چون قائم‌مقام فراهانی، که بر ضرورت آمادگی نظامی تأکید داشتند، در میان شور ایمان شنیده نشد. از همین رو، تاریخ بار دیگر درس چالدران را بازگو کرد: ایمان بی‌عقلانیت، همچون عقلانیت بی‌ایمان، به بی‌ثمری می‌انجامد.



از دیدی فلسفی، جنگ هنگامی انسانی‌تر و مؤثرتر است که دو عنصر معنویت و عقلانیت در آن به تعادل رسند. معنویت بدون عقلانیت، جنگ را به شور کور بدل می‌کند؛ و عقلانیت بدون معنا، آن را به خشونت بی‌روح فرو می‌کاهد. در فرهنگ ایران، همواره این باور وجود داشته است که هیچ ارتشی بدون انگیزه‌ی معنوی نمی‌تواند جانفشانی کند، اما معنویت به‌تنهایی برای پیروزی کافی نیست. تاریخ گواهی می‌دهد که هرگاه ایمان با تدبیر همراه شده است، نتایج درخشان حاصل آمده و در مقابل، هر جا میان شور معنوی و عقلانیت میدانی جدایی افتاده، شکست و حسرت در پی آمده است.

در نهایت، جنگ و زندگی دو چهره از یک پدیدارند: هر دو میدان‌هایی‌اند که در آن انسان با بودن خویش روبه‌رو می‌شود. در «بودن به‌سوی مرگ» است که انسان اصیل می‌گردد، و جنگ، این «بودن به‌سوی مرگ» را از ساحت اندیشه به واقعیت می‌آورد. در میدان نبرد، انسان درمی‌یابد که زندگی نه امری طبیعی، بلکه امکانی انتخاب‌شده است؛ امکانی که با تصمیم، ایمان و خطرپذیری تحقق می‌یابد. اگر بپذیریم که انسان تنها در تصمیم گرفتن است که می‌تواند هویت اصیل خویش را بیابد، جنگ، در معنای راستینش، تصمیمی است در برابر نیستی؛ تصمیمی اصیل که نه از شور کور، بلکه از اندیشیدن به بودن برمی‌خیزد. بدین‌سان، معنای حقیقی جنگ، در پیوند مقدس میان باور و عقل نهفته است. جایی که شمشیر ایمان با نقشه‌ی خرد در یک راستا قرار گیرد، جنگ نه وسیله‌ی ویرانی، بلکه تجلی اراده‌ی آگاه انسان برای دفاع از حقیقت می‌شود. چالدران از این منظر، نه فقط یادگار یک شکست تاریخی، بلکه لحظه‌ای از گشودگی به هستی است: جایی که ایرانیان، در مواجهه با فنا، کوشیدند معنای خویش را در جهان بازیابند. و شاید راز پایایی هر ملتی در این باشد که بدانند چرا می‌جنگد و چگونه باید بجنگد؛ زیرا تنها در آمیختن ایمان با تفکر است که انسان از فراموشی بودن رهایی می‌یابد و جنگ، از ویرانی به دعوتی برای معنا بدل می‌گردد.

در کشاکش جنگی که غرب آسیا، به‌ویژه کاشانه ما، ایران را درگیر خود کرده است، خرسندم که هیئت تحریریه مجله کاشانه ما، با پرداختن به ابعاد گوناگون نبرد چالدران فرصتی ارزشمند برای بازاندیشی در تأثیرات ژرف این سرنمون جنگ‌های ایران معاصر فراهم آورده‌اند. نویسندگان این شماره با بازخوانی تاریخ این جنگ کوشیده‌اند نشان بدهند که چگونه چالدران، در زیست اخلاقی، فرهنگی و هنری ایرانیان حیات یافته و تا اکنون منشأ اثر شده است.